



آیه‌ها و طبیعت

به روایت سهراب

فاطمه ساغرچی / کارشناس ارشد معماری منظر

باید از او بسیار گفت و بارها و بارها نوشت، چرا که در روزگار حیاتش همه به خود مشغول بودند و قدرش را نمی‌دانستند. اگرچه او از بازترین پنجره با مردم زمانش سخن می‌گفت، اما حرفی از جنس زمان نمی‌شنید و زبانش را نمی‌شناختند. از این رو پیام او در مسیر کج‌فهمی افتاد و اغلب تحریف شد. بعدها بود که دانستیم از نامهربانی‌ها، شیشه‌نازک تنهایی‌اش ترک برمی‌داشت و دلگیر از انسان‌های دور و برش که کمترین وزش همدردی میان خود و آن‌ها احساس نمی‌کرد؛ بیش‌تر و بیش‌تر در تنهایی‌اش فرو می‌رفت و چه تنهایی بی‌در و پیکری. سهراب پر از نور و دار و درخت بود. پر از راه، پل، رود، موج، اما درون تنهایی داشت. می‌گفت که در تنهایی بزرگش سایه نارونی تا ابدیت جاری است. او که در لخت‌ترین موسم بی‌چهره سال قشنه زمزمه بود برمی‌خاست، رنگ برمی‌داشت تا بر تنهایی خود نقشه مرغی بکشد.

اینک اما زمان دیگری است و زمانه دیگر گونه‌ای. این روزها همه جا صحبت از این است که به رغم جنگ‌ها، فقر، بیکاری و آلودگی محیط زیست و صدها علامت دیگر، که جهل آدمی در روزگار ما را گواهی می‌دهد، از دیگر سو، نور حقیقت فروزان‌تر از همیشه از پس ابرهای تیره نادانی بر دل آدمیان بیشمار می‌تابد و نوید می‌دهد که شعور و آگاهی جمعی به گل نشسته و آن رازی که عرفا از آن سخن می‌گفتند، سر رفته است. این عارف بزرگ از وسعت تشکیل برگ‌ها می‌گفت. از یک ارتباط گم‌شده پاک، سپهری برای رسالتش نه تنها از واژه‌ها مدد می‌گرفت، بلکه از رنگ‌ها در نقاشی‌اش نیز بهره می‌جست و به یک جابه‌جایی در سطح شعور و آگاهی آدمی دل بسته بود.

اقامت در شهرهای شلوغ، زندگی در آسمان‌خراش‌ها، میان مردم و مظاهر تمدن شرق و غرب، لحظه‌ای او را از اندیشه مناظر طبیعی، تک‌درخت‌ها، تکه‌سنگ‌ها، روده‌های خشک کویر، جوی‌های آب روان، دشت‌ها و درختان پُرسار باز نداشت. عاشق قریه چنار و گلستانه و مجذوب باغ‌ها و دشت‌های باصفا و مردم بی‌ریای روستاها بود. روح کم‌سالی داشت که به آغاز زمین نزدیک بود. تنهایی را لمس می‌کرد و با سرنوشت تر آب و عادت سبز درخت آشنا بود.

نگاهش به طبیعت چنان است که قرآن به آن می‌نگرد. می‌داند که طبیعت و اشیای آن مال خداست و می‌داند که در هر ذره و در هر قطره می‌توان تجلی ذات حق را دید. در نظرش طبیعت دفتری است از آیات خداوند. نگاه آیه‌نگر وی به طبیعت در این شعر زیبا متبلور شده است: "زیر بیدی بودیم/ برگی از شاخه بالای سرم چیدم گفتم/ چشم را باز کنیدی آیتی بهتر از این می‌خواهید؟"

در میان این همه آیات شگفتی، او به هیچ برهان عقلی، به هیچ معجزه‌ای نیاز ندارد تا ایمان بیاورد. «برگ درختان سبز» حجت اوست. درخت‌ها، حالا که پس از مرگش درباره مجموعه آثارش به داوری می‌نشینیم، مهم‌ترین کارهای نقاشی سپهری‌اند. در مجموعه «درخت‌ها» او بیانی خالص دارد. در همین دوره شعرهای حجم سبز

نمایشگاه نقاشی سهراب سپهری (۱۳۸۸/۱۱/۱ - ۱۳۸۸/۹/۹)

چندیست در شهری که رویش هندسی سیمان، آهن، سنگ و سقف بی‌کفتر صدها اتوبوس در آن به غایت رسیده و خاکش چراگاه جرثقیل است، نمایشگاهی از آثار نقاشی هنرمند بزرگ ایران که نام و آوازه‌اش سال‌هاست مرزهای جغرافیایی را در هم نوردیده، برپا شده است. پس از گذشت ۱۰ سال از برگزاری اولین نمایشگاه از برخی از آثار سپهری، در این دوره بیشترین آثار وی به نمایش گذاشته شده است. در این دوره ۱۷ نقاشی سهراب برای نخستین بار دیده می‌شود. ۱۴ اثر از ۱۱۳ اثر وی از مجموعه‌داران خارجی به ایران ارسال شده است. در گردآوری آثار این هنرمند موزه هنرهای معاصر کاشان، کرمان و تعداد زیادی از گالری‌داران نیز با موزه هنرهای معاصر تهران همکاری داشته‌اند. این نمایشگاه تا اول بهمن ادامه دارد.

طبیعت در نگاه و نقاشی سهراب سپهری

از دوران کودکی به طبیعت علاقه خاصی داشت و آرامش و شادی واقعی را در آن جستجو می‌کرد. این دل‌بستگی در شعرها و نقاشی‌های او به وضوح به چشم می‌خورد. بدون شک، بارزترین صفت سهراب عشق بی‌ریای او به طبیعت بود. سفرهای متعدد به غرب و شرق و

نگاهش به طبیعت چنان است که قرآن به آن می‌نگرد. می‌داند که طبیعت و اشیای آن مال خداست و می‌داند که در هر ذره و در هر قطره می‌توان تجلی ذات حق را دید. در نظرش طبیعت دفتری است از آیات خداوند.

من از طعم تصنیف در متن ادراک یک کوچه تنهاترم



نقاشی سهراب سپهری

دوره آغازین: از فرم‌های اولیه سهراب، طرح‌های سیاهی بود که با قلم‌مویی پهن بر زمینه سفید کاغذ طرح کرده بود. فرم‌هایی مانند خار یا بوته که با حرکتی تند بر زمینه سفید کاغذ نقش بسته بودند. در طراحی، سپهری سرعت عمل و تیزدستی را می‌پسندید. به منظور رها کردن جزئیات کم‌اهمیت و رسیدن به جوهر اصلی اشیا چشم خود را عادت داده بود تنها خطوط اصلی را ببیند.

دوره هندسی: یک دوره بسیار متفاوت در نقاشی‌های او، دوره هندسی بود که علاقه‌مندان به نقاشی‌هایش را غافلگیر کرد. به جای شکل‌های آشنای طبیعت، نقش‌های هندسی ساده را - بیشتر مربع و مثلث - در ترکیب‌های مختلف بر پرده نشانده بود. این دوره کوتاه‌مدت است، چون تجربه‌ای کاملاً دور از نگرش سپهری است. شاید می‌خواستند از خود دور شود و از دور به خود بنگرد. جشن شادمانه‌ای بود بی‌ریشه.

دوره آخر: دوره آخر کار سپهری، یادآور غم غربتی بود که از کویر داشت، بازنمایی شوق وصلی که سرانجام به اصل خود پیوسته است. اصل او کاشان، شهر کویری و آن حوالی است. جایی که نور، هوا، غبار و حجم‌ها به او میدان می‌داد که دوباره به فضاهای خالی خود جای بیشتری اختصاص دهد و آن فضای یکپارچه تپه را با چند خط رنگی نشت‌کننده سریع، حجمی نازک‌آرا ببخشد. به فضاهای مأنوس بازگشته، خود را در ورای آن فضای تپه، آن چند خط شتابزده قهوه‌ای و خاکستری پنهان می‌کرد. کویر را از درون نقاشی می‌کرد. از درون خود و از درون تاریخ کویر. (امامی، ۱۳۵۹)

سروده شده است. «حجم جنگلی» که ما جزئی از آن را در منظر داشتیم. سهراب از طبیعت‌گرایی گریزان است، اما از طبیعت سخن می‌گوید. طبیعت، صورت نیست، آیه است. طبیعت سهراب، دنیای آیه‌هاست نه مجموعه‌های آشنای طبیعت ناتوالیستی. به بیان طبیعت می‌پردازد. با جوششی گزاره‌گرا به شور درون پاسخ می‌گوید. از یک سو رنگ‌های طبیعی به کار می‌برد، رنگ‌های زنده در کویر، و از سوی دیگر رنگ‌ها درخشان و پالوده نیستند؛ ذهنی‌اند، اشاره‌ای از رنگند. هر اثر او یک تجردنگاری است از یک واقعیت انکارناپذیر. (امامی، ۱۳۵۹) طبیعت‌گرایی سهراب، ادامه تجربه‌هایی است که فقط متعلق به خود اوست. هنر او در طبیعت‌گرایی، نوگرایی و نوکردن آن چیزی است که پیش از آن مکرر بوده است. تجربه‌ای که بی‌تکرار است، برای او قابل لمس بوده و آن را برای ما به یادگار گذاشته است.

در یک ارزیابی کلی می‌توان گفت نوع نگرش سپهری به زندگی و هنر مدام در پی نفی عادت و تازه کردن نگاه است. در نظرش هنر برای بازیافتن معناهای زندگی است. برای آن است که آدم چیزها را احساس کند. برای آن است که سنگ را دوباره سنگ کند. مهم‌ترین کار هنر «آشنایی زدایی» و در نتیجه مقابله‌ای است با آن چه سپهری «غبار عادت» می‌خواندش. غباری که زندگی روزمره بر طبیعت، اشیا و انسان‌ها می‌نشانند. درختی که هر روز از کنار آن می‌گذریم. آسمانی که از پشت پنجره آن را نظاره می‌کنیم. چهره‌هایی که در خیابان از کنارمان می‌گذرند و همه آن چیزهایی که آن قدر دیده‌ایم که دیگر نمی‌بینیم از طریق هنر شسته و تازه می‌شوند.

جمع‌بندی

نقاشی‌های سهراب سپهری نقاشی‌هایی است خالص ایرانی که چهره نجیب و ساده طبیعت ایران را نشان می‌دهد. کارهای او مثل تمام آثار ایرانی فروتنانه ابعاد جواهرگونه و عمیق فکر و زندگی ایرانی را مجسم می‌کند. نقوش فکر شده‌ای که روی یک بادیه مسی نقر شده است، طرحی که بر روی یک کوزه گلی افتاده است، شعری که در نقوش یک نم یا گلیم بافته درآمده است، عظمت هنری طبیعی و خالص که زمینه قالی را پر کرده است، نقش و نگار آجرها، درها، پنجره‌ها، جلد‌ها و ... همه زیر دست و پای زندگی خاضعانه مردم ما با سادگی محض قاطی شده‌اند. نقاشی‌های سهراب همان طرح‌های فکر شده را دارد. همان رنگ‌های بومی و مردمی را دارد، همان سادگی و فروتنی را دارد. اجرای کارهایش همان بی‌تکلفی را در تابلوهایش ریخته است. سهراب، طبیعت را با نگاهی به تصویر می‌کشد که قرآن به آن می‌نگرد. همه عناصر طبیعت را آیه‌ای از خداوند می‌بیند و همپای آنان، در خلوت خویش به عبادت می‌پردازد.

مردی که نامش سهراب سپهری بود و در مقام شاعر، نقاش و عارفی وارسته تأثیری ژرف در ذهن خوانندگانش می‌نهد، وجودی بود که برای زیستن در هوای آلوده این جهان - جهان کژتابی و کینه و نفرت قرن بیستم - بیش از اندازه یا شاید حتی کاملاً کودک بود. (عابدی، ۱۳۷۶)

منابع

امامی، کریم، (۱۳۵۹)، «از آواز شقایق تا فراترها»، هنر نو سخن نو، سال ششم، شماره ۶۵-۶۸
عابدی، کامیار، (۱۳۷۶)، «از مصاحبت آفتاب»، چاپ سوم، تهران: نشر ثالث با همکاری نشر روایت
www.sohrabsepehri.com